

بررسی امنیت بین‌الملل: در گذر از نظریه واقع‌گرایی به نظریه پسانوگرایی

دکتر ابومحمد عسگرخانی*
رضا رحمتی**

تاریخ دریافت: ۸۹/۴/۱۵
تاریخ تأیید نهایی: ۹۰/۲/۲۰

چکیده

فضای حاکم بر نظریات روابط بین‌الملل در مورد امنیت، بیشتر از هر چیز از نظریه علیت‌محور و پوزیتویستی واقع‌گرایانه در خصوص عوامل ناامن‌ساز، امنیت‌ساز، و راه‌حل‌های ایجاد امنیت بهره برده بود؛ تا این‌که در اواسط دهه ۱۹۸۰ به سمت و سوی نظریات حاشیه‌محور در حوزه روابط بین‌الملل سوق داده شد. همچنین پارادایم امنیت بین‌الملل، به‌منزله یک مفهوم واقع‌گرایانه، متأثر از مناظره چهارم در روابط بین‌الملل و این ادعای پسانوگرایی که دیگر دولت‌ها به‌منزله بازیگران علی حاکم بر روابط بین‌الملل نیستند، مورد واکاوی قرار گرفت. در پژوهش حاضر بر آنیم تا ضمن توجه به مقوله امنیت بین‌الملل از منظر پوزیتویستی و واقع‌گرایانه، از زاویه پست‌پوزیتویستی و خاصه پسانوگرایی نیز به آن توجه کرده، علل گذر از رویکرد پوزیتویستی واقع‌گرایی به رویکرد پست‌پوزیتویستی پسانوگرایی را در زمینه امنیت بین‌الملل بیان کنیم.

کلیدواژگان: روابط بین‌الملل، امنیت بین‌الملل، پوزیتویسم، پست‌پوزیتویسم، واقع‌گرایی، پسانوگرایی.

* عضو هیأت‌علمی گروه روابط بین‌الملل دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران (asgarkhani@yahoo.com).
** دانشجوی کارشناسی ارشد رشته روابط بین‌الملل دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران (rahmati_reza@yahoo.com).

مقدمه

تاریخ نظریه‌های روابط بین‌الملل در کشاکش بین دو رویکرد علیت‌محور و علیت‌گریز است. رویکردهای علیت‌محور تلاش می‌کنند روابط بین‌الملل را چه در محیط بازیگران و چه در معادلات بازی تک‌علتی تعریف کنند، و رویکردهای علیت‌گریز در پی مفاهیم نظری‌ای بودند که بنیان‌های رهیافت‌های روابط بین‌الملل مثل عقلانیت، قدرت، مرکزیت، استعلاء، جهان‌شمولی، خودی-دیگری، سازوکاری و نظم، حقیقت-محوری، انسان‌محوری، جوهرگرایی، و غیره را واکاوی کنند.

چنان‌که منازعه چهارم در روابط بین‌الملل که منازعه‌ای فلسفی بوده و امروزه بین خردگرایان و پسانوگرایان (شالوده‌شکنان) در گرفته است نیز از همین بستر منبث شده است. چنان‌که خردگرایان با باور به جدایی سوژه-ابژه (اما با پذیرش تعامل پویا بین آن‌ها) و پذیرش امکان مطالعه علمی و دستیابی به شناخت عینی، معتقدند که شناخت-شناسی به هستی‌شناسی شکل می‌دهد. در حالی که پسانوگراها با پذیرش عدم امکان جدایی بین سوژه و ابژه، حکم به عدم دستیابی به شناختی عینی و یافتن بنیانی برای داوری می‌دهند و معتقدند که هستی‌شناسی است که به شناخت‌شناسی شکل می‌دهد. (افتخاری و خجسته‌نیا، ۱۳۸۷، ۵۶-۵۷)

روابط بین‌الملل به منزله یک رشته علمی عمدتاً تحت سلطه واقع‌گرایی (و نواقح-گرایی) و مبتنی بر نگرش پوزیتیویستی بوده است و به علت الگوبرداری از روش‌های علوم طبیعی (که در آن آن‌چه از لحاظ منطقی و در چارچوب قوانین ریاضیات اثبات نشود و در قالب روندهای کلی تجربی نگنجد، مردود شناخته می‌شود)، در اکثر نظریه‌های روابط بین‌الملل مبتنی بر اشکال ساده‌شده آگاهانه واقعیت بودند که بر اساس کلیت‌بخشی استقرایی یا مدل‌های قیاسی استوار بودند. (قوام، ۱۳۸۳، ۳). نگرش رفتارگرایی نیز که با تلاشی روش‌شناسانه در صدد علمی‌تر ساختن واقع‌گرایی با استفاده از فنون کمی بود، به اثبات‌گرایانه شدن رشته روابط بین‌الملل دامن زد. (بزرگی، ۱۳۸۲، ۲۵۹) اما این رویکرد به شدت نقد شد و رویکردهای انتقادی جدید علی‌رغم تفاوت‌های عمیق، اشتراک نظر داشتند که نظریه روابط بین‌الملل واقع‌گرایانه دچار کاستی‌های معرفت‌شناختی، روش‌شناختی، و هستی‌شناختی گسترده است. (عسگرخانی و جانباز، ۱۳۸۸، ۲۹۸) بنابراین، همان‌گونه که استفان هابدن می‌گوید، یک گفتمان پر

شور دربارهٔ برخورد رهیافت‌های درک سیاست جهان با منش و چارچوب نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل از اواخر دههٔ ۱۹۸۰ نمایان شده که دلایل گوناگونی داشت: «چرخهٔ زبانی» در شماری از علوم اجتماعی، ناخشنودی از رهیافت‌های پوزیتیویست‌ها، واکنش به پدید آمدن جنبش‌های اجتماعی در زمینه جنسیت‌گرایی، نژادگرایی و محیط زیست، پایان جنگ سرد، فروپاشی اتحاد شوروی، بی‌اعتباری مارکسیسم و تأثیرات جهانی‌شدن. (هابدن، ۱۳۷۹، ۱) گرچه این چندگانگی رویکردها ممکن است نظر فیلیپ بریارد را در ذهن تداعی کند که مطالعات بین‌المللی دچار تفرقه‌ای شده است که مشخصهٔ آن را فقدان یک قالب فکری و وجود چندین مدل تبیینی عمومی متعارض تشکیل می‌دهد؛ وضعیتی که گفته می‌شود مشخصهٔ کل علوم اجتماعی است (دوئرتی و فالنرگزاف، ۱۳۸۴، ۸۲۸)، اما علی‌رغم این تکرر رهیافت‌ها، بر این مسأله اجماع حاصل شده که چارچوب مسلط واقع‌گرایان به تنهایی نمی‌تواند رهنمودی را برای این دگرگونی‌های جهانی ارائه کند. (عسگرخانی و جانباز، ۱۳۸۸، ۲۹۹)

روش پژوهش در مقاله حاضر روش توصیفی-تحلیلی است؛ توصیفی به دلیل ماهیت نظری مقاله است که تلاش دارد تا نگرش دو نظریهٔ واقع‌گرایی و پسانوگرایی را در مورد امنیت بین‌الملل واکاوی کند، و تحلیلی به این دلیل که تلاش دارد تا تفاوت‌های این دو نظریه را که منبعث از خواست‌گاه پوزیتیویستی و پست‌پوزیتیویستی این دو نظریه می‌شود، به صورت مقایسه‌ای مورد بررسی قرار دهد. به این ترتیب، در تحلیل داده‌ها از رویکرد چندمتغیره استفاده خواهد شد. لذا در پژوهش حاضر تلاش می‌کنیم تا به مقولهٔ امنیت بین‌الملل از منظر دو رهیافت تاریخ‌ساز روابط بین‌الملل در عرصهٔ نظریه‌ها، یعنی واقع‌گرایی و پسانوگرایی پرداخته و دیدگاه‌های اصلی این دو نظریه در این خصوص را بیان کنیم. بنابراین، پژوهش حاضر به سه گفتار تقسیم می‌شود: گفتار نخست، به بررسی امنیت بین‌الملل از دیدگاه نظریهٔ واقع‌گرایی خواهد پرداخت؛ گفتار دوم، امنیت بین‌الملل را در چارچوب نظریهٔ پست‌پوزیتیویستی پسانوگرایی بررسی خواهد کرد؛ و در نهایت در گفتار سوم تلاش می‌کنیم این مقوله را به صورت مقایسه‌ای واکاوی کنیم. طی جدولی به صورت مقایسه‌ای نشان خواهیم که خطوط اصلی تمایز این دو نظریه در حوزهٔ امنیت بین‌الملل کدامند.

گفتار نخست: بررسی امنیت بین‌الملل از دید نظریه پوزیتویستی واقع‌گرایی

معمای امنیت که با گسترش سلاح‌های مدرن اوج گرفته است و این معنی را به ذهن متبادر می‌کند که با افزایش امنیت یک کشور سایر کشورها روند ناامنی را سیر خواهند کرد و بیش از آنکه احساس امنیت ملی افزایش یافته باشد کاهش یافته است، یکی از دغدغه‌های اصلی کشورها در صحنه بین‌المللی بوده و است. برقراری امنیت توسط دولت‌ها به منزله کارگزاران اصلی حاکم بر روابط بین‌الملل صورت می‌گیرد، کارگزاری که امنیت را به نمایندگی از مردم در ساختار نظام بین‌الملل پی‌گیری می‌کنند. تلاش دولت‌ها برای ایجاد امنیت به منزله نخستین پشتوانه توسعه اقتصادی و سیاسی یک کشور، بنا به این دلیل از اهمیت زیادی برخوردار است که دولت‌ها اولویت نخست سیاست خارجی خود را برقراری امنیت و ایجاد فضایی امن — چه به لحاظ روانی و چه به لحاظ فیزیکی — قلمداد می‌کنند. از منظر واقع‌گرایی غالب دولت‌ها نه تنها از مسیرهای لیبرال و نولیبرال برقراری امنیت، که ساخت نهادهایی برای اجرای قوانین جهانی، همگرایی بین دولت‌ها، اصلاحات دموکراتیک در ساختار حکومتی، و همچنین امنیت دسته‌جمعی را تجویز می‌کنند، تبعیت نمی‌کنند، بلکه مسیرهای واقع‌گرایانه ایجاد امنیت را به منزله دستور کار خود قرار داده و تلاش برای استقرار رژیم‌های امنیت بین‌المللی می‌کنند.

با عنایت به این که قسمت نخست پژوهش حاضر بر پایه‌های مکتب واقع‌گرایی متکی است، با محور قرار دادن مفاهیم اصلی واقع‌گرایی، بحث را پی‌گیری می‌کنیم. برای اینکه مقوله استقرار امنیت را بر اساس این مکتب توضیح دهیم، ابتدا شش مفروض اصلی مکتب رئالیسم را متذکر می‌شویم: محیط آنارشیک نظام بین‌الملل؛ هیچ قدرت فائده‌ای در نظام بین‌الملل برای منع کردن از کاربرد زور یکی علیه دیگری وجود ندارد؛ دولت سالاری: دولت‌ها بازیگران اصلی سیاست بین‌المللی هستند؛ قدرت: ویژگی تعریف شده محیط بین‌الملل که دولت‌ها از آن بهره‌مندند؛ عقلانیت: دولت‌ها با محاسبه هزینه-فایده عمل می‌کنند؛ بقا: پیش شرط دسترسی به همه اهداف ملی است، و خودیاری: برای بقا نمی‌توان به تضمین دیگری متکی بود. (Collins, 2007, 16-17)

البته توجه واقع‌گرایی به درس‌های تاریخ نیز راهنمای این رهیافت برای توضیح امنیت بین‌الملل است.

در محیط آنارشیک بین‌الملل، همه کشورها برای دفاع از خود توانایی‌های نظامی را حفظ می‌کنند و وقتی دولت‌ها از میزان واقعی تهدید یا توانایی‌های دشمنان بالقوه مطمئن نیستند، با تصویر بدترین وضعیت اصل را بر بدترین حالت می‌گذارند. از این رو، بر اساس اعتقاد به این شرایط، مطمئن‌ترین و امن‌ترین راه برآورد بیش از تهدید و برنامه‌ریزی برای آن است تا دست کم گرفتن آن، دست پاچه شدن و درهم شکستن در صورت واقعیت یافتن. این وضعیت باعث طرح و توسعه بنیادی‌ترین عنصر و جوهر تفکر امنیتی واقع‌گرا، یعنی معمای امنیت می‌شود. از دیدگاه واقع‌گرایان، تهدیدات واقعی هستند نه ذهنی و یک امر معنایی و به‌منزله برساخته‌های اجتماعی. (شیهان، ۱۳۸۸، ۲۱)

البته تحلیل واقع‌گرایان از آنارشی بین‌المللی دارند، سیستمی است که آن را سامانی از «بی‌نظمی» هدایت می‌کند و از این حیث فاقد قدرت فائده برای برقراری امنیت و ایجاد نظم در حوزه بین‌المللی است، و همین، آن را متفاوت با محیط داخلی یک کشور که واجد قدرت حاکمه بی‌بدیل دارای توان استفاده از «زور مشروع» می‌کند. البته نمی‌توان نادیده گرفت که واقع‌گرایی توان کاربست آن امنیتی را در نظر نمی‌گیرد که برای همه و در همه حوزه‌ها ایجاد شود، بلکه امنیت را متأثر از «متافیزیکال غربی» خود مقوله‌ای اثبات‌گرایانه-نسبی قلمداد می‌کند. بنابراین از نظر واقع‌گرایی امنیت «به معنای یک جهان نسبتاً کمتر خطرناک و خشن است تا جهانی امن، عادلانه، و صلح‌آمیز». امنیت مطلق غیر قابل دسترس است، چون کارکرد آنارشی (بی‌سری) بین‌المللی اجازه و امکان آن را نمی‌دهد. (شیهان، ۱۳۸۸، ۲۸)

و در این نگرش واقع‌گرایانه از امنیت مسلماً دولت‌ها به‌منزله بازیگرانی عقلانی تلقی شده و واجد مهارت در این محیط بین‌المللی هستند، و در محاسبه هزینه‌ها و فایده‌های سیاست‌های مختلفی که به منظور کسب قدرت در این محیط بین‌الملل خطرناک اتخاذ می‌شوند، واجد مهارت هستند. این بازیگران (دولت‌ها) هدف اصلی خود در این سیستم را محافظت از شهروندان در حوزه خارجی و داخلی می‌دانند. بی‌شک ایجاد محیطی امن در این گستره بدون عقلانیت دولت‌ها برای استقرار نظم دگرپذیر محال بوده و چنین عینیتی را تنها دولت‌ها قادر به کاربرد آن هستند.

دولت‌محور بودن ساختار نظام بین‌الملل از دیدگاه واقع‌گرایی پیامدهایی برای نظام بین‌الملل دارد. واقع‌گرایان دولت را «Reify» تعبیر می‌کنند که به معنای دمیدن روح انسان به حیوان و دولت و نظام بین‌الملل است. بنابراین، اگر انسان‌ها خودپسند و به دنبال

منافع شخصی خود هستند، دولت‌ها نیز از این ویژگی‌ها برخوردار خواهند بود. در نتیجه، اگر انسان‌ها همانند حیوان‌ها همواره در ترس و اضطراب باشند، دولت‌ها نیز در نبود امنیت و بی‌اعتمادی در هراس خواهند بود. اگر انسان‌ها در انجام دادن یا ندادن کاری حساب سود و زیان را بنمایند، دولت‌ها نیز در هر اقدامی سود و زیان آن را ارزیابی خواهند کرد، و در چنین وضعیتی است که اگر مزایای جنگ بیشتر از زیان آن باشد، دولت‌ها وارد جنگ خواهند شد. (عسگرخانی، ۱۳۸۳، ۴۲)

اما به دلیل بهره‌وری از این عقلانیت است که دولت‌ها صرفاً به استفاده از نیروی زور برای استقرار امنیت بسنده نکرده و راه‌های متفاوتی را برای ایجاد امنیت در این محیط ناامن اتخاذ می‌کنند. در صورت ایجاد امنیت در محیط بین‌الملل (حتی به طور نسبی بنا به نظر واقع‌گراها) مقوله امنیت در عرصه داخلی نیز برای آن‌ها برقرار خواهد شد، و دیگر دغدغه دور کردن محیط داخلی از وحشت را نخواهند داشت.

از دید واقع‌گرایی، غالب دولت‌ها به مسیرهای لیبرال و نولیبرال رسیدن به امنیت توجه نمی‌کنند، چرا که نه راه دستیابی به آن ملموس و امنیت‌ساز است و نه دولت‌ها توان کاربست آن در شرایط ناامن را دارند، نیز آن‌ها مسیرهای بین‌ذهنی که مکاتب سازه‌انگاری از آن بحث می‌کنند را بر نمی‌گزینند. حال با این مفروض، سوال اصلی پژوهش حاضر این است که راه‌هایی که واقع‌گرایی به‌منزله نظریه غالب در روابط بین‌الملل برای برقراری امنیت به‌منزله مقوله حساس در عرصه مناسبات داخلی بین‌المللی برمی‌گزیند کدامند؟ ادعای اصلی ما در این نوشته این است که در نظام دولت‌محوری تعریف‌شده از جانب واقع‌گرایی، خلع سلاح کامل یک رهیافت آرمان‌گرایی، واهی و مردود است، و برقراری رژیم امنیت تنها از طریق تحصیل این تسلیحات، استفاده از قدرت بازدارندگی آن‌ها و سپس کنترل این قبیل تسلیحات میسر است. به عبارتی ما در این نوشته ذکر می‌کنیم که واقع‌گرایی خلع سلاح کامل را رد می‌کند ولی بازدارندگی، کنترل تسلیحات را پس از کسب این قبیل سلاح‌ها می‌پذیرد.

به عبارت دیگر ما در پاسخ به این سوال خواهیم گفت که در نظریه واقع‌گرایی دولت‌ها بر مبنای تصمیمات عقلانی که صرفاً متأثر از کنشگر بودن آن‌ها در عرصه بین‌المللی است، مسیرهای عینی را برای برقراری امنیت برمی‌گزینند که از آن دسته هستند اتحادها، موازنه قدرت، کنترل تسلیحات، و بازدارندگی.

الف) اتحادها

قبل از پرداختن به مبحث اتحادها ذکر این نکته را برای فهم بهتر ضروری می‌دانیم که سطح تحلیل ما در این قسمت از پژوهش سطح تحلیل دولت و سطح تحلیل نظام بین‌الملل است که آن عبارت است از متغیرهایی در سطوح دولتی و بین‌المللی که چرایی رفتار بازیگران دولتی را وقتی آن‌ها در روابط بین‌الملل زمانی که عملی را انجام می‌دهند توضیح می‌دهد. و در این چارچوب اتحادها زمانی می‌توانند به منزله یک مفهوم واقع‌گرایانه بررسی شوند که نه در قالب یک ائتلاف سازماندهی شده رسمی بلکه به منزله گستره‌ای از مانور قدرت دولت‌هایی که به آن صورت داده‌اند قلمداد شوند و بتوانند ایجاد امنیت را از طریق معادلات قدرت سخت برقرار کرده و فرآیند حد و حصر قدرت را در درون خود به برآیند ایجاد موازنه در سامان بین‌الملل تبدیل کنند. دیگر اینکه باید دانست منظور واقع‌گرایان از اتحاد همکاری نیست، چرا که واقع‌گرایان معتقدند که همکاری به هماهنگی نیاز دارد و هماهنگی مستلزم اعمال زور است.

آنان معتقدند در سیاست بین‌الملل هماهنگی یا همنوایی موضوعیت ندارد چرا که هماهنگی پدیده‌ای خود جوش است که در آن زور دخالت ندارد و چنین موضوعی در نظام بین‌الملل شدنی نیست. (عسگرخانی، ۱۳۸۳، ۴۲)

آنان شکنندگی همکاری در نظام بین‌الملل را به علت نبود یک نظام اطلاعاتی، هماهنگی، و اعتمادسازی می‌دانند. (عسگرخانی، ۱۳۸۳، ۴۴) از نظر واقع‌گرایان، همکاری در هر زمینه‌ای آسیب‌پذیر است. همکاری‌های امنیتی برای تامین امنیت شخصی و علیه دشمن صورت می‌گیرد، لذا هدف از ائتلاف‌های نظامی و همکاری‌های تسلیحاتی اعم از خرید و فروش تسلیحات و انتقال اطلاعات، علاوه بر سود اقتصادی، نوعی نمایش موازنه قدرت و مسابقه تسلیحاتی هم است. واقع‌گراها معتقدند چنانچه شرایط ایجاد کند، همکاری نظامی که بالاترین سطح همکاری است نیز ناپایدار خواهد شد. در این خصوص، شکست همکاری نظامی بین روس‌ها با صرب‌ها و اعراب شایان توجه است و مشاهده شد که روس‌ها به پیمان‌های خود وفادار نماندند. (عسگرخانی، ۱۳۸۳، ۴۵)

همکاری در زمینه‌های امنیتی از موضوعات مرتبط با حفظ صلح و امنیت بین‌المللی است. از آنجا که مکتب واقع‌گرایی، قدرت را متغیر مستقل و همکاری را متغیر وابسته می‌داند، بر این باور است که ثبات و امنیت نظام بین‌الملل تنها به قدرت یک کشور (سرکرده یا رهبر) و یا به قدرت گروهی از دولت‌های بزرگ (شورای امنیت) بستگی

دارد. در این خصوص اگر قدرت انجام گیرد و اگر قدرت شکسته شود، نظام بی‌ثبات می‌گردد. در نتیجه، تمرکز قدرت منجر به ثبات یک نظام و شکست قدرت موجب بی‌ثباتی سیستمی می‌گردد. (عسگرخانی، ۱۳۸۳، ۴۶)

اتحادهای (ائتلاف‌هایی که زمانی شکل می‌گیرند که دو یا چند دولت ظرفیت‌های نظامی خود را ترکیب می‌کنند و می‌پذیرند که سیاست‌های خود را هماهنگ کنند تا امنیت دوجانبه خود را افزایش دهند) معمولاً وقتی دو یا چند دولت یک تهدید امنیتی مشترک را صورت‌بندی کنند به وجود می‌آیند. اتحادهای توافق رسمی بین دولت‌ها برای هماهنگی رفتارشان با اعتنا به نخستین قاعده واقع‌گرایی برای مملکت داری است؛ یعنی افزایش ظرفیت‌های نظامی. با حصول اتحادهای دولت‌ها سلاح‌های دوجانبه خود را افزایش می‌دهند، و وقتی با یک تهدید مشترک مواجه شدند آن‌ها را تجهیز می‌کنند که این خود معانی‌ای مثل کاهش احتمال ضربه وارد کردن دیگر دولت‌ها (بازدارندگی که خود عبارت است از طرح یک استراتژی پیشگیری به منظور منصرف کردن یک مهاجم از انجام آنچه که او در غیر این صورت مایل به انجام آن بود)، کسب مقاومت بیشتر در حمله (دفاع) را می‌رساند؛ گرچه این اتحاد آن‌ها را از متحد شدن با دشمن هم باز می‌دارد. (ر.ک. Snyder, 1991)

به لحاظ تاریخی، در جنگ‌ها جانشینی اتریش ۱۷۴۰-۱۷۴۸ است که اتحادهای به طور بارزی دیده می‌شوند؛ زمانی که دولت فرانسه بنا به سنت دیرینه رقابت با هابسبورگ‌های اتریش از شارل آلبر حمایت می‌کرد. شارل آلبر که در این زمان بر پراگ سلطه یافته بود و از فوریه ۱۷۴۲ امپراتور خود خوانده شد و تاج بر سر گذاشت. و در عین حال ماری ترز تلاش زیادی به کار بست و که با دادن آزادی‌هایی به مجارها توانست پراگ را پس بگیرد. در این میان انگلستان به پشتیبانی از ماری ترز برخاست و پادشاهی ساردنی را با خود همراه کرد. به این ترتیب یک جبهه ضد فرانسوی شکل گرفت. فرانسه هم علیه این جبهه وارد جنگ شد. فردریک دوم پادشاه پروس که در صدد توسعه قلمرو خود به ضرر اتریش بود خود به خود در کنار فرانسه قرار گرفت و از ترس پیروزی اتریش، پراگ را تصرف کرد. ارتش فرانسه هم آماده فتح هلند شد و در این کار پیروز گشت. به این ترتیب فرانسه و پروس در یک سو و اتریش و انگلیس در سوی دیگر قرار گرفتند. البته جنگ‌های جانشینی اتریش جنگ‌های موازنه نیز بود چرا که هم طرف‌های اروپایی یعنی پروس و اتریش به نوعی به موازنه رسیدند و هم

طرف‌های استعماری یعنی فرانسه و انگلیس. که این موازنه به دلیل خستگی مردم منجر به امضای قرار داد صلح اکس لاشاپل در ۱۷۴۸ شد. (نقیب‌زاده، ۱۳۸۳، ۴۱) و (1973, 21-29, 41-59, 70-91)

ویژگی‌های اتحادها این‌گونه بیان شده است:

- اتحادها دولت‌های مهاجم را به ترکیب ظرفیت‌های نظامی‌شان برای حمله قادر می‌سازند.
- اتحادها دشمنان را تهدید می‌کنند و آن‌ها را به شکل‌گیری ضد اتحادها تحریک می‌کنند که امنیت را برای هر دو ائتلاف افزایش می‌دهد.
- شکل‌گیری اتحاد ممکن است دسته‌های بی‌طرف را در ائتلاف مخالف قرار دهد.
- هر بار دولت‌ها نیروهای‌شان را متحد می‌کنند، آن‌ها بایستی رفتار متحدان خود را برای ضعیف کردن هر عضوی که متمایل به تحلیل بردن امنیت دیگر اعضا است بسیج کنند.
- همیشه این احتمال که متحدان امروز دشمنان فردا باشند وجود دارد. (W. Kegley, Jr, R. Wittkope, 2004, 534)

علی‌رغم این مزایا، واقع‌گرایان اغلب زیان‌ها و تدابیری هم در مقابل شکل‌گیری اتحادها می‌بینند. چنانچه لرد پالمرستون در ۱۸۴۸ هنگامی که او توصیه کرد «دولت‌ها نمی‌بایست هیچ اتحاد جاودانه‌ای و هیچ دشمن همیشگی داشته باشند» این نکته را از نظر دور نکرده بود. تنها وظیفه آن‌ها پیروی از منافع خود و هر جا که ممکن بود تکیه به خود-یاری است. بزرگ‌ترین خطری که دولت‌ها را برای شکل‌گیری اتحادها تهدید می‌کند مقید کردن یک دولت به تعهداتی است که ممکن است بعدها برای آن‌ها زیان‌آور باشد».

این چرایی «کاربست عقل و تجربه یک دولت‌مرد است که معمولاً درعین محتاطانه برخورد کردن او را از تعهداتی شبیه به ایجاد محدودیت‌هایی بر رفتار حکومت در زمان‌های نامشخص در آینده و مواجهه با وضعیت‌های غیرقابل پیش‌بینی باز می‌دارد». (W. Kegley, Jr, R. Wittkope, 2004, 534)

دیدگاه واقع‌گرایانه اتحاد را نه برای نفس خود اتحاد و نه برای هم‌گرایی و هماهنگی منافع ملی کشورهای متحد شونده بلکه صرفاً برای مواجهه با متحدان مقابل در شرایط ضروری و ائتلاف علیه آن‌ها قلمداد می‌کند.

ب) موازنه قدرت

آنارشی بین‌المللی هر دولت را مسئول حفظ امنیت ملی خود می‌سازد فیلسوف واقع-گرای انگلیسی قرن هفدهم توماس هابز اظهار داشت که این شرط بین دولت‌ها جنگ همیشگی «همه علیه هم» را راه می‌اندازد. واقع‌گرایان، نو واقع‌گرایان، و واقع‌گرایان نوشتنی استدلال می‌کنند که اصلاح این سیستم غیرممکن است زیرا تا وقتی حرکت همیشگی برای غلبه بر رقیبان وجود دارد آنارشی بین‌المللی همیشگی است. بقا و نظم جهانی براساس کارکرد مناسب این سیستم صف بندی‌های نظامی که به همان «موازنه قدرت» برمی‌گردد، تغییر می‌یابد. موازنه قوا نقش و جایگاه کانونی در مفهوم بندی واقع-گرایانه از امنیت بین‌الملل دارد. هسته مرکزی (مرکز ثقل) آن این ایده است که صلح، زمانی ایجاد می‌شود که قدرت نظامی به گونه‌ای باشد که هیچ یک از دولت‌ها توان کافی برای تسلط بر دیگران را نداشته باشند. اگر یکی از دولت‌ها یا ترکیبی از دولت‌ها قدرت کافی برای تهدید دیگران را کسب کرد، برای آن‌هایی که تهدید شده‌اند این انگیزه را ایجاد می‌کند تا تفاوت‌های سطحی که باهم دارند را کنار گذاشته و در یک اتحاد دفاعی با هم متحد شوند. قدرت از این قبیل تمایلات به همکاری بدست می‌آید. براساس این مفهوم تمایل حمله کننده به توسعه طلبی از میان می‌رود.

به گفته مورگنتا «اشتیاق چند کشور برای کسب قدرت که هر یک تلاش می‌کند یا وضع موجود را حفظ یا بر هم زند ضرورتاً به یک شکل بندی قدرت که موازنه قوا خوانده می‌شود و سیاست‌هایی جهت حفظ و نگهداری آن می‌انجامد [متتهی می‌شود]» (۱۹۷۸، ۱۷۳) به نظر مورگنتا سیستم موازنه قوا نه تنها اجتناب‌ناپذیر بوده بلکه اصولاً عاملی ثبات‌بخش در روابط بین‌الملل است. (شیهان، ۱۳۸۸، ۳۴)

پروسه موازنه: چنان‌که در نظریه موازنه قدرت بیان می‌شود ترس بخشی از خواسته مورد نظر برای اتحاد است، دولت‌ها به این دلیل که تهدید می‌شوند نیاز به قدرت دارند تا قدرت طرف مقابل را از طریق افزایش قدرت جبران (خشتی) کنند. یک متحد مایل است قدرت متحد خود را به این دلیل که قدرت دولت خودش افزایش می‌یابد افزایش دهد و از طریق آن قدرت دشمن خود را کاهش دهد. برای بازداشتن مهاجم متحدان منتظرند تا به آسانی یکی شوند. اگر آن‌ها دریک اتحاد پذیرفته نشوند به دلیل آسیب‌پذیری آن‌ها دولت توسعه طلب اشتیاق بیشتری به حمله پیدا می‌کند.

(W. Kegley, Jr, R. Wittkope, 2004, 536)

نتیجه این محاسبات فردی تمایل به شکل‌گیری شرایط برابر را ایجاد می‌کند. البته لازم به ذکر است که موازنه نیاز به موازنه‌گر دارد انگلیس از قرن ۱۷ نقش موازنه‌کننده را بازی می‌کرده است. البته علاوه بر وجود یک موازنه‌گر دولت‌ها نیازمند اطلاعات در مورد اصول ضروری نیز هستند. (W. Kegley, Jr, R. Wittkope, 2004, 536, 537) مطابق این اصول است که رقابت برای رسیدن به امنیت رقابتی شایسته است زیرا ظرفیت رقابت اصلی را برابر می‌کند (و امکان بر هم زدن نظم به وجود آمده را به حداقل ممکن می‌رساند).

- شرایط ضروری دیگر برای هر دولت در سیستم موازنه قدرت عبارت است از:
- آن‌ها می‌بایست اطلاعات درستی درباره ظرفیت و انگیزه‌های دیگران داشته باشند و به طور عقلانی برای این اطلاعات عکس‌العمل داشته باشند.
 - آن‌ها می‌بایست تعداد کافی از دولت‌هایی باشند که یک اتحاد را شکل می‌دهند که معمولاً موازنه قدرت نیاز به پنج قدرت دارد.
 - آن‌ها می‌بایست مناطق جغرافیایی محدود شده باشند.
 - رهبران ملی می‌بایست آزادی عمل داشته باشند.
 - ظرفیت‌های دولت‌ها می‌بایست به طور نسبی برابر باشد.
 - دولت‌ها می‌بایست فرهنگ سیاسی مشترک در آنچه قوانین رژیم امنیتی تشخیص داده یا احترام گذاشته است داشته باشند.
 - دولت‌ها در سیستم می‌بایست انواع مشابهی از حکومت را داشته باشند.
 - هیچ ایدئولوژی فراملی یا دلیل مذهبی در ایجاد اتحاد دخالت نکند.
 - دولت‌ها می‌بایست تکنولوژی تسلیحاتی داشته باشند که پیش‌دستی را از بین ببرد. بسیج سریع برای جنگ با ابزارهای ضربه نخست که دشمن را قبل از آن‌که بتواند فعالیت نظامی را انجام دهد شکست داده و جنگ را نابود کند. (W. Kegley, Jr, R. Wittkope, 2004, 537, 538)

همه نویسندگانی که در زمینه موازنه قوا می‌نویسند، جنگ را ابزار اساسی دستیابی به این توازن و دفاع از آن قلمداد می‌کنند. جلوگیری از جنگ عموماً هدف موازنه قوا تلقی نمی‌شود. بلکه هدف جلوگیری از تسلط یک کشور یا اتحاد نظامی بر نظام بین‌الملل بوده است، که از جنگ به منزله سازوکاری برای تحقق این هدف در هر زمان و مکان لازم بهره می‌گیرد. (شیهان، ۱۳۸۸، ۳۵) به لحاظ تاریخی نیز جدای از این که در

تاریخ جنگ‌های پلویونزی که توسط توسیدید نگاشته شده بین آتن و اسپارت الگوهای موازنه ایجاد شده است، در جنگ‌های هفت ساله ۱۷۵۶-۱۷۶۳ بود که علی‌رغم نابرابری انگلیس و فرانسه نظریه موازنه قوا شکل گرفت و امریخ فن واتل با استمداد از نظریات توسیدید در تاریخ جنگ‌های پلویونزی که بین آتن و اسپارت به وجود آمده بود، این نظریه را احیاء کرد؛ زیرا هیچ یک از قدرت‌های اروپایی نتوانست دیگری را از صحنه خارج کند. (نقیب‌زاده، ۱۳۸۳، ۴۲)

ج) بازدارندگی

بازدارندگی را فرهنگ علوم سیاسی آکسفورد این چنین تعریف می‌کند: «سیاست مبتنی بر تلاش برای کنترل رفتار بازیگران دیگر با استفاده از تهدید». طبق تعریف بازدارندگی عبارت است از اقدام یا مجموعه‌ای از اقدامات که برای پیش‌گیری از اقدام خصمانه دشمن صورت می‌گیرد. طرف بازدارنده سعی دارد طرف بازداشته را متقاعد کند که زیان‌های دست زدن به اقداماتی که بازدارنده مایل به جلوگیری از آن است، بسیار بالاتر از هرگونه سودی است که بازداشته احتمالاً از آن اقدام بدست خواهد آورد. بازدارندگی یک اصل کلی رفتار انسانی است، اما با استقرار سلاح‌های هسته‌ای به وسیله دولت‌ها پس از جنگ دوم جهانی، به اندیشه نظری محوری، به ویژه در رشته آمریکایی مطالعات استراتژیک، تبدیل شد. سلاح‌های هسته‌ای استفاده از تهدید به مجازات‌های گسترده را از تهدیدات ناشی از سلاح‌های متعارف بسیار آسان‌تر کرد. سلاح‌های هسته‌ای باعث اتخاذ بازدارندگی به عنوان سیاستی برای امنیت نظامی نیز شد چون این مساله تا حد زیادی پذیرفته شده بود که چنانچه یک حمله آغاز شود هیچ راه موثری برای جلوگیری از عملیات سلاح‌های هسته‌ای وجود ندارد.

در رساله مشهور گسترش تسلیحات هسته‌ای؛ بیشتر شاید بهتر باشد، والتز در ۱۹۸۱ این استدلال را که تسلیحات هسته‌ای نوعی آسیب‌ناپذیری برای ناامنی دولت‌ها ایجاد می‌کند تدارک می‌بیند که به موجب آن آزادی عمل هسته‌ای را به منزله یک مسیری برای تضمین حفظ وضع موجود بین‌المللی توجیه می‌کند. (Kraig, 1999, 142)

تاریخ روابط بین‌الملل بعد از جنگ دوم به اندازه زیادی تحت تسلط اختراع سلاح‌های اتمی و ترویج و توسعه آن بوده، چنانچه نمی‌توان مقوله بازدارندگی را نظریه‌ای کاربردی در این زمینه دانست و دکترین بازدارندگی به منزله نظریه‌ای دارای

قدرت اجبارکنندگی تلقی شد، این نظریه سعی در طراحی الگویی برای توازن هسته‌ای داشت که دو قدرت فائقه را از تهدیدات عینی به این دلیل که تصور عدم وجود پیروز در جنگ اتمی وجود داشت بازمی‌داشت. و این خود اندیشه حاکم بر روابط بین‌الملل سنتی که هر جنگ یک پیروزی دارد را نفی می‌کرد. مطابق تعریف سنتی نظریه بازدارندگی تلاش یکی برای اعمال نفوذ بر دیگری به این منظور که او را از انجام عملی که خسارت یا هزینه‌ای برای بازیگر نخست دارد، است. بنیان این نظریه بر تهدیدی استوار است که مقصود آن باز داشتن یک بازیگر از بازی است که مبتنی بر ترس باشد. بنیان نظریه واقع‌گرایی یعنی عقلانیت مبتنی بر هزینه-فایده در این نظریه به طور برجسته‌ای نمایان شده است و آن در شرایطی است که منافع مورد نظر از هزینه آن کمتر باشد، به واقع در این شرایط جنگ به دلیل عدم تطابق به عقلانیت مورد توجه دولت‌ها از بین می‌رود. به بیان دیگر احتمال و خطر آغاز جنگ توسط یک بازیگر تا زمانی که طرف مقابل توان وارد کردن ضربه را پس از دریافت ضربه نخست دارد صورت نمی‌گیرد. چنانچه مشخص است ضربه اول محدودیتی برای زدن ضربه دوم فراهم نمی‌کند. البته جنگ هسته‌ای با اطلاعات ناقص به طور برجسته‌ای ممکن و حتی عقلانی است. به طور مصداقی واگنر بر این باور است که پیشدستی موثر تسلیحات هسته‌ای استقرار وضع موجود را تضمین می‌کند -چه رسد به پیش‌دستی عاقلانه- با تاکید بر پیش‌دستی موفق نیروهای دشمن. بر این اساس و طبق دستورالعمل‌های MAD، گریز از این مقوله اجتناب ناپذیر است. (Kraig, 1999, 146) طبق این قانون می‌توان گفت دکترین بازدارندگی بر پایه MAD برنامه‌ریزی شده است. چنانچه ذکر شد بر اساس این قانون نابودی طرفین اجتناب‌ناپذیر است. نیز اینکه تسلیحات هسته‌ای صرفاً مورد استفاده برای بازدارندگی و نه تهاجم هستند و حتی یک توان اندک می‌تواند ادله موفقیت‌آمیز بودن برنامه بازدارندگی را تصدیق کند (Kraig, 1999, 144) هم‌چنین باید ذکر کرد که در بازدارندگی عمل تلافی‌جویانه است که از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است؛ یعنی بالا بردن هزینه‌های طرف مقابل برای تحت تاثیر قرار دادن توان ارزیابی محاسبات استراتژیک وی. به عبارتی تهدید به این که اگر دولت A قصد انجام عملی علیه دولت B را داشت از طریق توان تهدید دولت A این امر برای دولت B ممکن نباشد. بنابراین حضور حداقل دو بازیگر برای بازدارندگی بدین لحاظ ضروری است که تهدید می‌بایست از یک طرف به طرف دیگر صورت گیرد. (۱۳۷۵، ۲۶۰-۲۶۵)

به طور اجمالی می‌توان گفت که نظریه بازدارندگی اصالتاً بر این فرضیه استوار است که خردگرایی تصمیم‌گیرندگان و وجود بدیل‌های مختلف برای پیش‌برد اهداف سیاست خارجی، موقعیت جدیدی را برای بازیگران اصلی نظام بین‌المللی پدید آورده است. در این موقعیت جدید، چنان‌چه تهدید ارزش‌های طرف مقابل به اندازه کافی بزرگ باشد، بازیگری که قصد تهاجم و برهم زدن وضع موجود را دارد، برای حفظ بقای خود مجبور است از بدیل‌های دیگری به جای اقدام نظامی استفاده کند. نکته مهم این‌که بازدارندگی از نظر فیزیکی وضع دشمن را تغییر نمی‌دهد، بلکه از نظر روانی از تجاوز جلوگیری می‌کند. بوفر می‌گوید بازدارندگی فرآیندی روانی است که در آن، نمایش استفاده از زور نقش مهمی دارد، ولی اهمیت انحصاری ندارد. هنری کیسینجر نیز در این باره می‌گوید: همان‌طور که قدرت به طرز وحشت‌ناکی رشد کرده است، به صورت انتزاعی، نامحسوس و اغفال‌کننده نیز درآمده است. هر چند بازدارندگی سیاست مسلط نظامی است، اما بیش‌تر از هر چیز وابسته به ملاک‌های روانی است. در این سیاست، سعی می‌شود تا تصور خطرهای تحمل‌ناپذیر طرف مخالف را از ارتکاب به عمل باز دارد. پیروزی این سیاست بستگی دارد به آگاهی کامل از محاسبات طرف مخالف نسبت به حيله‌ای که جدی گرفته شود که به مراتب موثرتر از تهدیدی است که به منزله یک بلوف تلقی شود برای مقاصد سیاسی، میزان قدرت موثر نظامی یک کشور، ارزیابی کشور دیگر از آن قدرت است. پس ملاک‌های روانی کم‌اهمیت‌تر از آموزش‌های نیروی رسمی نیستند. (Schelling, 1960, 15-17)

بنابراین، بازدارندگی را از این لحاظ که طرفین نسبت به مفهوم و ترتیبات قدرت رضایت روانی دارند، می‌توان شبیه به موازنه قدرت دانست. لذا در اینجا به نکته اساسی نظریه بازدارندگی برای پژوهش حاضر یعنی برقراری امنیت پی می‌بریم که بازدارندگی را نمی‌توان استراتژی‌ای برای از بین بردن نظم و وضع موجود و ایجاد جنگ دانست، بلکه آن استراتژی حفظ وضع موجود و به طور نامحسوس استقرار امنیت و حفظ صلح است.

ورود بازدارندگی به روابط بین‌الملل ورود بازدارندگی به سیاست بین‌الملل با پایان جنگ دوم جهانی همراه بوده است؛ هم‌زمان با دستیابی ایالات متحده آمریکا به سلاح‌های شیمیایی و اتمی به دلیل درگیری اروپاییان در ویرانی‌های به وجود آمده از جنگ، سیستم موازنه قوا نیز به هم خورد و به دلیل نگرانی از حمله اتحاد شوروی به آلمان غربی سیستم بازدارندگی به وجود آمد. انواع نظام‌های بازدارندگی را به شرح زیر می‌توان برشمرد:

۱- از طریق سلاح‌های متعارف (یا همان بازدارندگی متعارف) مثل هواپیما، تانک و موشک‌های فاقد کلاهک هسته‌ای؛ این نوع از بازدارندگی را تهدید به درد خفیف می‌گویند؛

۲- بازدارندگی از طریق سلاح‌های هسته‌ای و کشتار جمعی (یعنی تهدید به درد شدید)؛ این نوع بازدارندگی خود به سه شکل اجرا می‌شود: الف) بازدارندگی کلی (آنی) - از طرف ابر قدرت‌ها هم‌چون آمریکا و شوروی سابق؛ و ب) بازدارندگی حداقل - از طرف قدرت‌های بزرگ یا متوسط هم‌چون فرانسه، انگلستان، چین، هند و پاکستان. (عسگرخانی، ۱۳۸۳، ۱۰۵، ۱۰۶) نمونه‌های موفق بازدارندگی عبارت‌اند از: جنگ سرد و تقابل دو ابر قدرت، جنگ خلیج فارس، عملیات سپر صحرا (استقرار سربازان آمریکایی در عربستان سعودی پس از تهاجم عراق به کویت) مانع از آن شد که عراق به تهاجمات گسترده‌تر دست زند، موقعیت هند و پاکستان و ...

د) کنترل تسلیحات

در نظریه واقع‌گرایی چون توازن قوا امری ثابت‌آفرین تلقی می‌شود، مشکلی در تحلیل واقع‌گرایی از قرن فناوری‌های تسلیحاتی پیش می‌آید؛ این که واقع‌گرایی چگونه می‌تواند امنیت را با این فرآیند در حال گسترش تسلیحاتی (متعارف و نامتعارف) تحلیل کرده و نوید دنیایی ایمن را دهد که در پرتو این تسلیحات در حال شکل‌گیری است موضوعی گریبان‌گیر واقع‌گرایی است. و این ذهنیت که تسلیحات، امنیت تعریف شده واقع‌گرا (که با اتحادها، موازنه قدرت و بازدارندگی به وجود می‌آید) را مورد تهاجم قرار داده و واقع‌گرایی را با مفروضات خودش خلع سلاح کرده، به عبارتی این ذهنیت که تسلیحات این ثبات را از بین می‌برد، به وجود می‌آید. با این مفروض مسلماً منافع دولت‌ها و مردم مذاکرات برای توقف این فن‌آوری را عینیت بخشیده و واقع‌گرایی راهی جدید برای ادامه زیست خود پیدا می‌کند.

طرفداران کنترل تسلیحات بر خلاف طرفداران خلع سلاح معتقد بودند که هیچ ارتباط علی و معلولی روشنی بین داشتن سلاح و بروز جنگ وجود ندارد. آنان معتقد بودند که تسلیحات بخشی طبیعی از محیط زمان صلح است. (Bull, 1965, 8)

کنترل تسلیحات بر خلاف خلع سلاح است که در آن کشورها بدنبال کاهش و گاهی اوقات از بین بردن تسلیحات هستند، چرا که در کنترل تسلیحات کشورها بدنبال کاهش نیستند بلکه مسیر توقف تسلیحات در همان سطح ماقبل توافق را دنبال کرده و

حتی طبق شرایطی نیز آنرا افزایش خواهند داد. حتی تفکر غالب بین نظریه‌پردازان کنترل تسلیحات این است که وجود کاهش تسلیحات خود منجر به از بین رفتن ثبات سیستم شده و بیش از حد مشخصی کاهش دادن تسلیحات منجر به بروز خطر جنگ شده و ثبات نسبی به وجود آمده رابه خطر می‌اندازد پس رهیافت واقع‌گرایی امکان کنترل تسلیحات را مردود نمی‌شمرد بلکه آنرا منوط به حفظ ثبات بین‌المللی می‌کند و افزایش بیش از حد کاهش آنرا مردود می‌داند. کنترل تسلیحات از جهت دیگری نیز با خلع سلاح متفاوت است و آن تفاوت این است که کنترل تسلیحات به دنبال ایجاد یک توازن قدرت است. بنابراین تحکیم و تقویت این سیستم در نگرش واقع‌گرایی از این منظر مورد مذاقه قرار می‌گیرد که در واقع‌گرایی توازن قوا به‌منزله محور حفظ امنیت قرار گرفته و سعی در متزلزل کردن قدرت نظامی دولت‌ها به‌منزله محوریترین وجه قدرت آن‌ها ندارد.

کنترل تسلیحات محور اصلی ارزیابی خود را این قرار نداد که تسلیحات را حذف شود بلکه این مساله که استفاده از آن را تحت کنترل در آید مورد توجه قرار گرفت. البته از مخافت‌های شلینگ با نظریه خلع سلاح که طی آن افزایش تسلیحات را ممدوح می‌شمارد نیز نمی‌توان برای بسط کنترل تسلیحات به‌منزله نظریه چشم پوشی کرد. (عسگرخانی، ۱۳۸۳، ۱۳۰)

پس در کنترل تسلیحات طرفداران بدنبال اثبات این فرضیه بوده‌اند که در کنترل تسلیحات به این دلیل که طرفین بدنبال توازن قدرت پایدار هستند پس هیچ یک از آن‌ها از ضعف طرف مقابل استفاده نکرده و در این فضا امنیت به طور نسبی برقرار می‌شود. البته باید گفت که چنین محیطی نیازمند درجه بالایی از «شفافیت و وضوح نظامی» است به گونه‌ای که در آن خصومت‌های بالقوه فعالیت‌های نظامی-دفاعی مشروع باعث بیم احتمال حمله نشود. شلینگ و هالپرن در اثر مشهور خود درباره این موضوع هدف کنترل تسلیحات را «کاهش احتمال جنگ و خشونت و دامنه آن در صورت وقوع و تقلیل هزینه‌های سیاسی و اقتصادی لازم برای آمادگی جنگ» اعلام کرده‌اند. (شلینگ و هالپرن، ۱۹۶۱، ۲)

نظریه‌پردازان کنترل تسلیحات البته کنترل تسلیحات را فقط در قالب قراردادهای رسمی تعریف نمی‌کنند، بلکه بر موافقتنامه‌های غیررسمی نیز به‌منزله قراردادهای کنترل تسلیحاتی تکیه می‌کنند و افرادی مثل بال از موافقتنامه‌های خودمحدودسازی‌های احتمالی نیز به‌منزله قراردادهای کنترل تسلیحات یاد می‌کنند. (Bull, 1965)

مباحثی که در کنترل تسلیحات نقش عمده‌ای دارد «مبادله اطلاعات» است؛ به عبارتی دیگر، کنترل تسلیحات امکان کاهش خطر جنگ هسته‌ای را با ایجاد روند ارتباطات، مبادله اطلاعات و حتی بازدیدهای اعتمادبخش از امکانات تسلیحاتی یکدیگر، تقویت می‌کند. این تلاش‌ها با افزایش اعتماد، کاهش نیروی نظامی را منتفی می‌سازد. (۱۳۷۵، ۲۶۸)

بنابراین، چنان که مشاهده می‌شود، کنترل تسلیحات به‌منزله یکی از رهیافت‌های واقع‌گرایانه رسیدن به امنیت، از این حیث واجد اهمیت است که ضمن پذیرش گزاره‌های واقع‌گرایانه مثل آنارشیک دانستن محیط بین‌الملل، بازیگر غالب در این محیط را دولت می‌داند، و همچنین بر اولویت قدرت نظامی بر سایر وجوه قدرت تاکید کرده، و در نهایت امنیت در این سرا را قابل دسترس می‌داند و آن‌را از طریق کنترل نیروهای نظامی طرفین عملیاتی می‌داند.

گفتار دوم: بررسی امنیت بین‌الملل در چارچوب نظریه پست‌پوزیتویستی پسانوگرایی
در اواسط دهه ۱۹۸۰ میلادی پسانوگرایی با نظریه‌پردازانی مثل مایکل شاپیرو، ریچارد اشلی، جیمز دردریان، و رابرت واکر ادبیات جدیدی را وارد رشته روابط بین‌الملل کرد که ریشه در آراء و نظریات فلاسفه بزرگی چون فوکو، دریدا، بارتز و لاکان داشت. آنچه را پسانوگرایی آن‌را به چالش کشاند مفاهیم نظری بودند که بنیان‌های رهیافت‌های روابط بین‌الملل مثل عقلانیت، قدرت، مرکزیت، استعلا، جهانشمولی، خودی و دیگری، سازواری و نظم، حقیقت‌محوری، انسان‌محوری، جوهرگرایی، و توسط آن مورد حمله‌ای و اساسانه قرار گرفت.

پساساختارگرایی / پسانوگرایی در حقیقت جزئی از فرا-مناظره (meta-debait) در روابط بین‌الملل است که اگرچه به مناظره سوم مشهور است، ولی عده‌ای نیز آن را مناظره چهارم می‌دانند. مناظره چهارم تقابل بین نواقع‌گرایان و نولیبرال‌ها با تامل‌گرایان (reflectivists) است. پسانوگرایی نوعی از تامل‌گرایی است که دیسپلین روابط بین‌الملل را با انتقادات جدی مواجه ساخته است. بر خلاف مناظرات قبلی که در درون رشته روابط بین‌الملل صورت می‌گرفت، در این مناظره خود دیسپلین با انتقاد و چالش جدی مواجه شده است. (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۵، ۱۷۶)

پست‌مدرنیسم از این منظر منکر روابط بین‌الملل سنتی است، و به طور کلی مفروضه‌های نظریه‌های کلان را زیر سوال برده و ارزش و فایده آن‌ها را انکار می‌کند. همچنین، پسانوگرایی را به این دلیل که هرگونه فراروایت را در روابط بین‌الملل منکر می‌شود، یک فرانظریه (meta-theory) نیز می‌دانند؛ یعنی نظریه‌ای که در مورد نظریات دیگر نظریه‌پردازی می‌کند. نیز به این دلیل که می‌کوشد توضیح دهد یک نظریه خوب در حوزه روابط بین‌الملل چگونه است و چه ویژگی‌هایی باید داشته باشد، آن را می‌توان تحلیل‌گر نظریات دیگر نیز دانست. همچنین این رهیافت از این منظر که می‌کوشد با استفاده از رویه‌های فلسفی و فکری تازه‌ای مانند نشانه‌شناسی، تبارشناسی، و اساسی، و بینامتن‌گرایی ارزش‌متنی و عینیت و تصلب معرفتی و ادعاهای خردگرایانه و جهان‌شمول نظریات غالب در روابط بین‌الملل، چه واقع‌گرایی و چه آرمان‌گرایی را به چالش بطلبد، جذابیت‌های خاصی در روابط بین‌الملل به وجود آورده است. (دهقانی فیروزآبادی، همان، ۱۷۷) حتی درگیری اواسط دهه هشتاد که مواجه شده بود با ظهور دو نحله جدید از رویه‌های سنتی شکل‌دهنده روابط بین‌الملل یعنی نولیبرالیسم نهادگرا و نواقع‌گرایی (واقع‌گرایی ساختارگرا) و ترکیب و سنتز این دو که منتهی شد به خیزش خردگرایی، و روابط بین‌الملل نیز در مقابل چالش‌های تامل‌گرایان (پساساختارگرایان) با این دو نظریه متحد شد (اتحاد این دو نظریه با هم به این علت که این دو نظریه در بسیاری از زمینه‌ها به‌جز در نقش سازمان‌های بین‌المللی با هم هم‌عقیده بودند) نتوانست غالب بودن آن‌ها را نشان دهد. بنابراین پسانوگرایی بخشی از مناظره چهارم در روابط بین‌الملل است که متضمن ارزیابی مجدد تصورات و مفروضات مربوط به نظریه‌ها و رویه‌های جاری در روابط بین‌الملل است.

به عبارت دیگر، این رهیافت انتقادی، بنیان‌های هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی مبتنی بر فلسفه روشنگری (که توسط دو نظریه واقع‌گرایی و آرمان‌گرایی بیان می‌شوند) در روابط بین‌الملل را زیر سوال می‌برد. (البته ذکر این نکته شایان توجه است که این فقط پاسا ساختارگرایی نیست که ماهیت رشته و نظریات غالب آنرا زیر سوال برده است، بلکه نظریه انتقادی مکتب فرانکفورت که همزمان با پاسا ساختارگرایی وارد رشته روابط بین‌الملل شد نیز این دیسپلین را مورد انتقاد قرار داده است). همچنین این دیدگاه چهار اصل را که دیسپلین حقیقی و مسلم در رشته روابط بین‌الملل فرض می‌شوند، به صورت مساله درمی‌آورد و مورد نقد و بررسی قرار می‌دهد؛ دیسپلین روابط بین‌الملل، حاکمیت کشور، تقابل حاکمیت و بی‌نظمی و کشورمحوری. (دهقانی فیروزآبادی، همان، ۱۷۸)

چنانچه ملاحظه می‌شود پست‌مدرنیسم انگاره‌ها و مفروضه‌ها را صرفاً در انحصار سوژه فاعل شناسا نمی‌داند و از این حیث که فلسفه وجودی آن هم به طور کلی و هم در رشته روابط بین‌الملل در نقد مدرنیسم و گزاره‌های آن (یعنی مصادیقی که نوگرایی برای تعریف خود ارائه می‌دهد) صورت‌بندی شده است در کانون رهیافت‌های «انتقادی معاصر» به موضوع روابط بین‌الملل قرار دارد.

از منظر پسانوگرایان شالوده تفکر نوگرایی یعنی مفهوم «عقلانیت» و کوششی که این تفکر برای گسترش و نفوذ این مفهوم در ابعاد گوناگون زندگی اجتماعی دارد بی‌هوده بوده و این تفکر (پسانوگرایی) این مفهوم را ساخته و پرداخته جامعه می‌داند و به جای تاکید بر واقعیت‌ها، به نظریه‌پردازی توجه دارند، و بر این باور است که گرایش به واقعیت که مبتنی بر عقلانیت نوگرایانه است به هیچ رو سامان‌بخش و امنیت‌ساز نیست. آنان با انگشت گذاشتن بر چندگونگی الگوهای موجود از عقلانیت، بر این باورند که آنچه در پهنه سیاست بین‌الملل اهمیت دارد و واقعیات را شکل می‌دهد نظریه‌ها هستند.

گزاره‌های پوزیتیویستی نظریه پسانوگرایی در مقوله امنیت بین‌الملل

الف) نقد نگاه واقع‌گرایانه در مورد امنیت بین‌الملل (نقد نگاه از برون به امنیت بین‌الملل)

بن‌مایه شکل‌گیری پسانوگرایی را زیر سوال بردن مفروضه‌های واقع‌گرایی و آرمان‌گرایی در خصوص امنیت شکل می‌دهد باید گفت که پسانوگرایان نقطه تمرکز خود در گفتمان امنیت و ساختار نظام بین‌الملل را بر نقد دیدگاه واقع‌گرایی در زمینه جدایی میان حوزه‌های ملی و بین‌المللی قرار می‌دهد. «مایکل شیهان» در کتاب خود «امنیت بین‌الملل» این گزاره را این‌گونه مطرح می‌کند که «رهیافتی که بیشترین امکانات را برای فهم و پرداختن به مشکلات عملی ناامنی جهان واقعی ارائه می‌دهد ملهم از نظریه انتقادی است. این نظریه از تحلیل سنتی واقع‌گرا برتر است انسجام درونی دارد و برای سیاست‌گذاری هم مناسب است. همچنین این رویکرد، جوانب و وجوه ارزشمند رهیافت‌های چند بعدی و رهیافت‌های فرائیبات‌گرای دیگر به امنیت را می‌پذیرد و در خود ادغام می‌کند. وانگهی تصدیق می‌کند که گفتن و نوشتن در مورد امنیت هرگز یک کنش بی‌طرفانه و بی‌مغرضانه نیست.» (شیهان، ۱۳۸۸، ۲۱۱) به عبارتی هدف واقع‌گرایان که فراهم آوردن چهارچوبی بر مبنای قواعد دائمی نظام بین‌الملل

جهت هویت‌بخشی و راهنمایی کردن دولت‌مردان است و جهان بیرون از دولت نیز با این مفروضه خطرناک بوده و دولت‌ها متعاقباً در چهارچوب منافع خودشان تحلیل‌پذیر هستند و حوزه روابط بین‌الملل هرگز نمی‌تواند هم‌سان حوزه ملی باشد و جامعه ملی را نیز نمی‌توان گسترش داد و به حوزه بین‌الملل وارد کرد، از دیدگاه پسانوگرایی واجد «ابهام» بوده، چنانچه بنا به نظر ریچارد اشلی که با بهره‌گیری از تکنیک‌های ساختارشکنی سنت قوام‌یافته واقع‌گرایی یعنی تقسیم حوزه‌های ملی و بین‌المللی، که مبنای محدود کردن جامعه در سطح ملی را پذیرا نبوده، به تعریف امنیت تنها در حوزه بین‌المللی باور ندارد. (عباسی اشلی، همان، ۹۳) از این حیث نگاه واقع‌گرا را نگاه امنیت از برون تلقی می‌کنیم یعنی؛ این دیدگاه به مقوله امنیت بین‌الملل به‌منزله یک امر تشکیک‌پذیر و مشبک نگاه نمی‌کند، بلکه آن‌را صرفاً در لایه‌ها و وجوه برونی دولت‌ها یا امنیت دولت‌ها تلقی می‌کند، به عبارت بهتر امنیت بین‌الملل امنیت نظام بین‌الملل است که آن‌را از خطر گسترش‌طلبی دولت‌ها به‌منزله تنها بازیگران عرصه روابط بین‌الملل مصون می‌دارد و نه نگاه از درون یا نگاه جامعه‌محورانه به امنیت بین‌الملل که نه تنها به امنیت دولت‌ها در صورت‌بندی به نظام بین‌الملل توجه دارد، بلکه بر تمام وجوه امنیت‌ساز در محیط و جامعه بین‌الملل دقت می‌کند. از امنیت افراد گرفته تا امنیت سازمان‌های بشرینیان، از امنیت زیست‌محیطی گرفته تا امنیت جانوران و دریاها و جو و... در سطح جهان، از فقر گرفته تا امنیت غذا و امنیت آب و ... را در برمی‌گیرد.

همچنین همان‌طور که گفته شد و بنا به تعبیر اشلی امنیت همان چیزی است که در آن، امنیت در حوزه داخلی شکل غالب از امنیت تلقی شده و نه تنها در حوزه نظری قائل به بسط دادن امنیت داخلی است بلکه آن‌را در حوزه عملی نیز به گونه‌ای مهم‌تر از امنیت در حوزه بین‌المللی می‌داند، ضمناً امنیت در حوزه بین‌المللی را نیز نه به معنای ساختارهای متصلب به وجود آمده در فضای دولت-محوری تعبیر می‌کند که آنرا تهدیدات نظامی از بین می‌برد، بلکه آنرا نوعی دگرگشت به سوی امنیت در حوزه‌های دیگر تلقی می‌کند که در فراگرد عملی آن مفهوم‌گذار از مضامین پوزیتیویستی به پسانوگرایانه نهفته است. مزیت و امتیاز رهیافت موسع‌تر به امنیت آن است که به ما امکان و اجازه می‌دهد تا به نگرانی‌های امنیتی واقعی بشر و تنوع تهدیدات علیه امنیت فردی و گروهی بپردازیم. از این نقطه نظر، توانایی پرداختن به موضوعاتی در حوزه مطالعات امنیتی مانند مسائل زیست‌محیطی و اجتماعی آشکارا مغتنم است. (شیهان، همان، ۲۱۶)

ب) تحلیل گزاره «امنیت به منزله یک عمل گفتمانی یا یک امر هویتی»

برخی از پسا ساختارگرایان به جای آن‌که امنیت را نمود مستقیم تهدیدات عینی بدانند، آن‌را یک عمل گفتمانی (discursive practice) به شمار می‌آورند. البته باید گفت که در تمامی آثار پسانوگرایان امنیت تنها به منزله یک اقدام گفتمانی نیست بلکه یک عمل سیاسی نیز هست. پیوند میان وجوه گفتمانی و سیاسی امنیت در آثار «ویور» (waver) نشان داده شده است. او امنیت را «عمل گفتاری می‌داند و می‌گوید که نامیدن یک موضوع یا مساله بنام «امنیت» آن‌را به موضوعی غیرعادی تبدیل کرده و وارد حوزه ویژه‌ای می‌کند و به آن اهمیت ذاتی می‌بخشد. این نقطه بی بازگشت است [که] اگر ما به آن بها ندهیم تداوم یافته و موجودیت ما را به خطر خواهد انداخت» (عباسی اشلقی، همان، ۹۴)

حتی با مختلط کردن فضای امنیتی با نظریه و عمل توسط متاخران پسانوگرایی نیز چالش واقع‌گرایی که امنیت و برقراری آن، وجوه، سطوح، و ... در نظامی‌گری و فضای غیر منعطف اهمیت مرزها و کشیدن حصارهای آهنین اطراف آن برای دوری از گزند دگر یا دشمن هست، باقی مانده و واقع‌گرایی را به منزله نظریه‌ای که موضوع امنیت را بسیار امنیتی کرده و تلاش دارد حفظ این مقوله را با استفاده از مفروضه‌های خود برای تامین امنیت ایجاد کند (مفروضه‌هایی که خود، فضای ناامن را تشدید می‌کنند)، واقع‌گرایی اتحادها، موازنه قدرت، بازدارندگی، و کنترل تسلیحات را به منزله مواردی اعلام می‌کند که امنیت در پس آن‌ها تعریف می‌شود حتی با در نظر گرفتن این مقوله واقع‌گرایانه که مسیرهای رسیدن به امنیت کاملاً در فضای عینی رخ داده و نمود خارجی دارند ولی این سوال به وجود می‌آید که آیا واقع‌گرایی در فضای به‌دور از تنش‌های نظامی می‌تواند امنیت را همگام با رشد مقولات جدیدی مثل فضای مجازی اینترنت، رسوخ افکار متعدد فرهنگی، از بین رفتن میلیون‌ها انسان در اثر مشکلات زیست محیطی، افزایش دمای کره زمین، گسترش مواد مخدر، ناامنی‌های به وجود آمده در این فضا حتی تروریسم پست‌مدرن را توجیه کند یا خیر؟ که نه واقع‌گرایی و دیگر رهیافت‌ها پوزیتویستی قادر به پاسخ‌گویی به آن نیستند.

از دیدگاه «ویور» امنیت با نشان دادن یک مشکل امنیتی و سپس ارزیابی جهت پاسخ، خود را مطرح می‌سازد و ناامنی یک مشکل امنیتی بدون پاسخ شمرده می‌شود. به باور پسا ساختارگرایان بجای آنکه به افزایش امنیت بیندیشیم، باید از موضوعات امنیتی امنیت زدایی کرد، یعنی از حوزه امنیت به حوزه سیاسی حرکت کرد. آن‌ها امنیتی

ساختن و افزایش امنیت را همواره مثبت نمی‌دانند و بر امنیت‌زدایی موضوعات امنیتی تاکید دارند. (عبدالله خوانی، ۱۳۸۳، ۲۱۹، ۲۲۰)

جدای از مفروضه‌های ذهن پساساختارگرایانی مثل «اشلی» و «واکر» در زمینه امنیت که بر پایه منطق دوگانه ملی-بین‌المللی در روابط بین‌الملل مطالعات خود را آشکارا بر ایجاد پیوند میان امنیت و ساختار هویت ملی قرار می‌دهند و همچنین به‌جای دیدگاهی ساده از امنیت دولت-محور که در پی نگهداشت یک دولت یا اتحادی از دولت‌ها است، تحلیل و ارزیابی از امنیت باید بر پایه عملکردهای هویت بخش دولت‌ها باشد از دیدگاه پساساختارگرایان یا پسانوگرایان امنیت برای یک دولت ضروری است اما نه برای نگهداشت دولت در برابر خطرات بیرونی. یعنی نه در برابر نیروهای نظامی که دولت دیگر علیه این دولت اقدام به انجام آن می‌کند بلکه این تفکر که امنیت فضای منسجم دولتی را در بر می‌گیرد صرفاً نمی‌تواند جامعه داخلی و جوامع بین‌المللی را از گزند این ناامنی نجات دهد گونه‌ای دیگر از مفروضه‌ها برای توجیه امنیت و سطوحی دیگر از ناامنی هم در عرصه داخلی و هم در عرصه بین‌المللی قدعلم کرده است که نه با کنترل تسلیحات، نه با اتحادها، نه با موازنه قدرت، و نه با بازدارندگی قابل حل است، بلکه اندیشه‌ها و تئوری‌های جدید بایستی برای نظریه پردازی قد علم کنند. برداشت از مفاهیم پسانوگرایی امنیت چنانچه ذکر شد و خواهد شد هم برای محیط آکادمیک و نظریه پردازی از اهمیت بسزایی برخوردار است و هم در عالم عملیاتی برای مجریان تصمیم‌گیری چرا که در این زمینه به اتلاف هزینه‌های ملی نپردازند و حساب هزینه-فایده را کرده با کمترین هزینه بیشترین فایده را به ارمغان آورند.

«کمپل» با دگرگون کردن مفهوم سنتی امنیت دیدگاه یکسره تازه‌ای را مطرح می‌کند. یعنی این نکته که هویت یک کشور بسته به تهدیداتی است که ایجاد کننده ناامنی است. تهدیدات و ناامنی تنها در چهارچوب تضعیف کشور و یا چیزی که باید از بین برود معنا نمی‌یابد. بلکه همین تهدیدات و عوامل ناامن‌ساز است که شالوده دولت و کشور را تشکیل می‌دهد و مایه تداوم دولت می‌شود. این امر است که امنیت را یک امر هویتی تلقی می‌کند. دولت زمانی می‌داند که کیست و چیست که در برابر تهدیدات بنیادی که می‌بایست در برابر آن‌ها واکنش تهدیدآمیز نشان دهد، قرار گیرد. (عبدالله خوانی، همان، ۲۲۰، ۲۲۱)

ج) گزاره «امنیت به منزله امری غیرعینی و مجازی»

متفکران دیگری نیز در باب اشکال پسانوگرایانه امنیت بین‌الملل و عناصر پسانوگرایانه ناامن‌ساز بین‌الملل سخن رانده‌اند از جمله «دردریان» که از دیگر پسانوگرایانی است که پیرامون امنیت به مطالعه پرداخته و تبارشناسی، امنیت مجازی، و فرهنگ عمومی را در این حوزه بررسی کرده است. او به ریشه و تبار امنیت (genealogy of security) در درازای تاریخ پرداخته و راه آن را از گذشته تا امروز بررسی کرده است و برای شناخت نیروی استدلالی این امنیت، به یاد آوردن معانی فراموش شده آن و ارزیابی کردن وجوه بهره‌مندی از یک امنیت مدرن و شاید بازسازی آن با برداشتی تازه، تبارشناسی امنیت را تلاشی سودمند می‌داند. دردریان در تبارشناسی امنیت رهیافت «واقع‌گرایی مجازی» را به کار می‌گیرد. در این گونه واقع‌گرایی به خود واقعیت پرداخته نمی‌شود بلکه خود سیستم به خودش - یعنی به واقعیتی فراتر از واقعیت خود - می‌پردازد. از نظر او جنگ خلیج فارس در ژانویه ۱۹۹۱ آشکارترین و روشن‌ترین مورد از حرکت به سوی امنیت مجازی (virtual security) بود. جنگی که بر آمیخته‌ای از تکنولوژی‌های تولید شده، ارتباطات تلویزیونی و شکلی از بازی استراتژیک خشن پایه ریزی شد. او در این راستا می‌گوید که روابط بین‌الملل سنتی بر فضا و ژئوپلیتیک تاکید دارد، ولی امنیت مجازی و فرهنگ همگانی به کاهش فزاینده نقش فضا و ژئوپلیتیک در پهنه روابط بین‌الملل در برابر آنچه که او «سیاست زمان» می‌نامد قائل است. (عباسی اشلقی، همان، ۹۵)

د) تحلیل گزاره «تحول در حوزه‌ها و برداشت‌های مختلف از امنیت»

از آن جایی که شرایط و فضای ناشی از اقدامات حفاظتی در نتیجه نوع شناخت یک محیط امنیتی با یکدیگر متفاوت است. (بعضا تنها به مفهوم سنتی امنیت و یا به مفهوم محیط امنیتی توجه می‌شود) این امر باعث می‌شود تا شاخص‌های متفاوت در راستای آسیب‌های امنیتی مشاهده شود. تصمیمات مقابله‌ای در جهت حفظ منافع ملی و اهداف مورد نظر تنها زمانی امکان‌پذیر است که مفاهیم امنیتی به درستی شناخته و ادراک شود. تحول در حوزه‌های مختلف مباحث امنیتی می‌تواند بخش‌های فراوانی را تحت‌الشعاع قرار دهد که از این جمله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. تحول در پیش‌فرض‌های امنیتی؛
۲. تحول در شاخص‌های سنجش امنیت؛
۳. تحول در حوزه‌های موثر بر امنیت. (هندیانی، همان، ۱۱)

همچنین سوای از اینکه «بنا به دیدگاه ملت‌ها و اقشار درون ملت‌ها [فارق از دولت‌ها] در قبال یک رویداد خارجی موضع واحدی وجود ندارد، و برخی در ارزیابی یک خطر، مبالغه و برخی دیگر آن را دست کم می‌گیرند؛ و عواملی چون منش ملی، سنت‌ها، اولویت‌ها و پیش‌داوری‌ها در تعیین حدی از امنیت که به نظر یک ملت لازم است موثر است.» (Rosl, 1973) و نیز جدای از اینکه دولت‌ها برداشت‌های متفاوتی از امنیت می‌کنند و بنا به مقتضیات و شرایط که آن دولت در آن است و همچنین جو بین‌المللی متغیر (به‌عنوان مثال تعریف منافع ملی برای افغانستان عبارت است از وحدت و یک‌پارچگی مردم تحت قانون و منافع ملی از نظر سویس یا سوئد ایمنی کامل انسان‌ها در برابر شرکت‌ها و عادی سازی فرآیند بانک‌ها است.) و به‌جز موضوعاتی که مربوط به حفظ خود است و همه در آن اشتراک نظر دارند، تمام دولت‌ها منافع معینی را منافع ضروری خود در چارچوب امنیت ملی تلقی می‌کنند.

گفتار سوم: واکاوی مقایسه‌ای دو رویکرد پوزیتویستی واقع‌گرایی و پست‌پوزیتویستی پسانوگرایی

همان‌طور که ملاحظه می‌شود امنیت بین‌الملل را با یکی از روش‌های اثبات‌گرایانه یعنی رویکرد واقع‌گرایی و نظریه پست‌پوزیتویستی پسانوگرایی مورد بررسی قرار دادیم و مشاهده کردیم که اصول بنیادین هر یک از نظریات کدام هستند؛ طی همین بررسی به تمایز بین این دو نیز خواهیم رسید که نشأت گرفته از خاستگاه معرفت‌شناختی، هستی‌شناختی و روش‌شناختی این دو نظریه است.

از نگاه نظریه پست‌پوزیتویستی پسانوگرایی در دوران گذار از نوگرایی و پوزیتویسم دیگر اصرار ورزیدن بر اندیشه‌های منازعه‌جویانه و کشمکش طلبانه در صحنه آناشیک بین‌المللی چندان کارآمد نبوده و با توجه به تغییر محتوای نظام بین‌الملل، بازیگران آن، جامعه بین‌الملل و معادله بازی در صحنه بین‌المللی، امنیت بین‌الملل نیز دست‌خوش تغییراتی شده است، که همین تحول، در ویژگی‌های امنیت نیز دگرگونی‌هایی به وجود آورده است. این دگرگونی‌ها، از قبیل نسبی بودن، ذهنی بودن، تفاوت در تعریف و تغییر اولویت‌ها، تاثیر پذیری از برداشت نخبگان، تغییر در معادله بازی در امنیت بین‌الملل، تغییر در اهمیت امنیت ملی، و تاثیر پذیری از بازیگران غیر دولتی، در فضایی صورت گرفته است که نه دولت‌ها به‌منزله بازیگران اصلی حاکم بر نظام بین‌الملل محسوب

می‌شوند و نه نظام بین‌الملل به‌منزله یک ساختار صرفاً القائی عمل می‌نماید. و متعاقباً همه این مسائل، منجر به فرسایش مفهوم و مضمون امنیت بین‌الملل در سبک و شکل سنتی شده و می‌شود، همچنین این تغییر در فضای امنیت بین‌الملل منجر به، بازگشت به فرآیند ملی‌گرایی، ظهور اشکال جدید ناامن ساز؛ مثل کارتل‌های جهانی مواد مخدر، زیان‌های زیست‌محیطی و تروریسم پسانوگرا، رسوخ به عرصه فرهنگی از طریق فضای مجازی، فقر، ناامنی غذایی، ناامنی آب و وجود ناامنی‌های گوناگون دیگر می‌شود، که دیگر جایی برای تحلیل امنیت بین‌الملل به معنای سنتی آن باقی نمی‌گذارد.

جدول تمایز بین دو نظریه واقع‌گرایی و پسانوگرایی در زمینه امنیت بین‌الملل (از سه منظر هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و روش‌شناختی)

روش شناختی	معرفت‌شناختی	هستی‌شناسی	
روش شناخت امنیت بین‌الملل روشی تاریخی فلسفی است. (تاریخی بودن)	امکان شناخت مقوله امنیت بین‌الملل وجود دارد. (امکان شناخت/ نفی نسبی‌گرایی)	امنیت امری است خارج از ذهن ما. (مادی محوری) امنیت توسط بازیگران دولتی ایجاد می‌شود/کنشگر اصلی برای ایجاد امنیت دولت‌هاست. (نوع کنشگر)	پوزیتویسم
روش شناخت امنیت بین‌الملل متن‌محوری است. (متن‌گرایی)	امنیت بین‌الملل مقوله‌ای تجربی و استقرایی است و شناخت آن قابل اتکا است. (تجربه‌گرایی)	امنیت بین‌الملل در ساختارهای دولتی تعریف می‌شود. (سرشت ساختار)	رنالیسم
روش شناخت مقوله امنیت بین‌الملل تاریخ‌زدایی از حوزه امنیت (تاریخی بودن)	امکان شناخت امنیت بین‌الملل وجود ندارد یا حداقل؛ شناخت‌های متفاوت و ناهمسان وجود دارد/ بازی‌های زیبایی. (امکان شناخت/ نسبی‌گرایی)	امنیت مقوله‌ای دررون ذهنی است و متاثر از برداشت‌های ذهن ماست. (معنای محوری) کنشگر اصلی برای ایجاد امنیت وجود ندارد چون امنیت بین‌الملل مقوله‌ای فراساختاری است. (نوع کنشگر)	پست‌پوزیتویسم
روش شناخت امنیت بین‌الملل حاشیه‌محوری، بینامتن‌گرایی، درون‌متن‌گرایی و غیر متن‌گرایی است. (متن‌محوری)	امنیت بین‌الملل مقوله‌ای تجربی و غیرتجربی است و خرد انسان توانایی فهم آن را دارد. (نفی تجربه‌گرایی/ همه‌گرایی)	امنیت بین‌الملل در رویه‌های گفتگومانی شکل می‌گیرد. (سرشت ساختار)	پسانوگرایی

نتیجه‌گیری

وابستگی نظریات روابط بین‌الملل به هم در اثبات خود و نفی دگر سستی است که روابط بین‌الملل را به‌منزله نظریه‌ای پایا در علوم اجتماعی مطرح کرده است، رویکردهای متفاوت و تنازع دو نظریه واقع‌گرایی و پسانوگرایی و کشاکش آن‌ها که حتی برخی با تساهل (اگر واقع‌گرایی را نماینده خردگرایی بدانیم) مناظره چهارم را بر گرفته از آن دانسته‌اند روابط بین‌الملل را تک-علتی تصویر نمی‌کند. در پژوهش حاضر امنیت بین‌الملل را (به‌منزله یکی از دغدغه‌های مهم در نظریات روابط بین‌الملل) از منظر دو نظریه زنده روابط بین‌الملل مورد بررسی قرار دادیم. صرف‌نظر از وجوه مختلف و سطوح گوناگون امنیت در جهان فرانوگرا از منظر پساساختارگرایانه در دوران گذار از نوگرایی و پوزیتویسم دیگر اصرار ورزیدن بر اندیشه‌های منازعه‌جویانه و کشمکش طلبانه در صحنه آنارشیک بین‌المللی چندان کارآمد نبوده- ضمن توجه به این مقوله که از نظر رهیافت‌های سستی، دستور کار گسترده‌تر و حتی رهیافت‌های انتقادی مانند زن‌گرایی و نظریه انتقادی، رویکردی اساساً متفاوت به امنیت است. به نظر واقع-گرایان متون پسانوگرایی آرمانی و دور از دسترسند یعنی «یک گفتمان پرگویی خسته کننده و از خود راضی که از جهان واقعی جدا و دور می‌شود». (شیهان، ۱۳۸۸، ۱۶۹)

در رابطه با پسانوگرایی بهتر باید گفت که این رهیافت توانسته است نظریه سستی امنیت را به‌طور موثری به نقد کشد و ارجحیت‌های هنجارهای نهان آن را برملا سازد. با وجود این، استنفکاف بسیاری از پسانوگرایان از ارائه مبنای مستحکمی برای کاربست در حوزه سیاست‌گذاری سیاست عملی وجود دارد که اساساً دغدغه حل و فصل مسائل و مشکلات بنیادی اخلاقی و سیاسی را دارند. اگرچه بسیاری از خود پسانوگرایان این عیب و ایراد را به رسمیت شناخته و یک چرخش اخلاقی را در تفکر امنیتی فراساختارگرا ترویج داده‌ند که در آثار دیوید کمپل (۱۹۹۲) تجلی یافته است. (شیهان، همان، ۲۱۷)- و با توجه به تغییر محتوای امنیت که به‌دلیل تحول در ویژگی‌های امنیت از قبیل نسبی بودن، ذهنی بودن، تفاوت در تعریف و تغییر اولویت‌ها، تاثیر پذیری از برداشت نخبگان، تغییر در معادله بازی در امنیت، تغییر در اهمیت امنیت ملی، و تاثیر پذیری از بازیگران غیر دولتی، صورت گرفته است و فرسایش مفهوم و مضمون امنیت سستی، همچنین فرآیند بازگشت به ملی‌گرایی، با ظهور اشکال ناامن ساز؛ مثل کارتل‌های

جهانی مواد مخدر، زیان‌های زیست‌محیطی و تروریسم پسانوگرا، رسوخ به عرصه فرهنگی از طریق فضای مجازی، فقر، ناامنی غذایی، ناامنی آب و وجود ناامنی‌های گوناگون دیگر جایی برای تحلیل امنیت به معنای سنتی آن وجود ندارد. عوامل ناامن-ساز نه در معنای سنتی و ساختار متصلب واقع‌گرایی (که نماینده نوگرایی و پوزیتویسم است) بلکه با مفاهیم و مضامین پسانوگرایانه هست که ایجاد شده و عدم توجه به حواشی و صورت‌بندی درباره این مقولات منجر به تشدید این مرحله تکوین‌یافته از ناامنی خواهد شد، به عبارتی تبارشناسی مفهوم امنیت یعنی مداخله دانش و قدرت به طوری که رابطه همبستگی میان آن دو منجر به فراگرد تاریخی ایجاد مفهوم امنیت در چهارچوب برساخته‌هایی که می‌تواند منجر به ایجاد ناامنی شود از آن نظر نقطه توجه و مطمح نظر است که در قالب نظریات و رویه‌های سنتی تحلیل روابط بین‌الملل نمی‌توان آنرا واسازی کرد بلکه نگاه از دریچه پسانوگرایانه عامل شناسایی گونه‌های امنیت به مثابه عناصر پسا عقلانیت، پسادولت-محوری، و پسا انحصارگرایی (صرفاً امنیت نظامی بودن) است.

منابع:

۱. افتخاری، قاسم؛ خجسته نیا، حسین (۱۳۸۷)، «درآمدی بر علم باز تعریفی در نظریه روابط بین‌الملل»، فصلنامه سیاست، (مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی) دوره ۳۸، شماره ۲، تابستان.
۲. بزرگی، وحید (۱۳۸۲)، *دیدگاه‌های جدید در روابط بین‌الملل: تاویل‌شناسی، پسانوگرایی، نظریه انتقادی*، تهران، نی.
۳. بوزان، باری و ویور، ال (۱۳۸۵)، «مناطق و قدرت‌ها: ساختار امنیت بین‌الملل»، ترجمه: رحمن قهرمان‌پور، *فصلنامه امنیت*، سال پنجم، شماره ۱ و ۲ پاییز و زمستان.
۴. دهقانی فیروزآبادی، سید جلال (۱۳۸۴)، «روابط بین‌الملل از منظر فرانوگرایی».
۵. دوئرتی، جیمز؛ فالتزگراف، رابرت (۱۳۸۳)، *نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل*، ترجمه وحید بزرگی؛ علیرضا طیب، تهران، قومس.
۶. دیویتاک، ریچارد؛ دردریان، جیمز (۱۳۸۵)، *نظریه انتقادی، پسامدرنیسم، نظریه مجازی در روابط بین‌الملل*، ترجمه حسین سلیمی، تهران، گام نو.
۷. بیلینس، جان (۱۳۷۸)، *امنیت بین‌الملل در عصر پس از جنگ سرد*، ترجمه سید حسین محمدی نجم، تهران، خدمات نشر.
۸. شریفی، محسن (۱۳۸۵)، «فقر تهدید امنیتی قرن ۲۱»، راهبرد، شماره ۳۹، بهار.
۹. شیهان، مایکل (۱۳۸۸)، *امنیت بین‌الملل*، ترجمه سید جلال دهقانی فیروزآبادی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۱۰. عباسی اشلقی، مجید (۱۳۸۸)، «از مدرنیسم تا پست‌مدرنیسم در روابط بین‌الملل» *ماهنامه اطلاعات سیاسی-اقتصادی*، شماره ۲۶۵-۲۶۶.
۱۱. عبدالله‌خانی، علی (۱۳۸۳)، *نظریه‌های امنیت: مقدمه‌ای بر طرح‌ریزی دکترین امنیت ملی*، ج ۱. تهران، ابرار معاصر تهران.
۱۲. عسگرخانی، ابومحمد (۱۳۸۳)، *رژیم‌های بین‌المللی*، تهران، موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.
۱۳. عسگرخانی، ابومحمد و جانباز، دیان و عباس‌زاده مرزبالی، محسن (۱۳۸۸)، «پسامدرنیته و واکاوی دولت ملی دارای حاکمیت در نظریه‌های روابط بین‌الملل»، *فصلنامه سیاست*، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۳۹، شماره ۳، پاییز.

۱۴. قوام، عبدالعلی (۱۳۸۱)، «چالش‌ها رهیافت‌ها و نظریات در روابط بین‌الملل»، در: مقالاتی درباره‌ی روابط بین‌الملل، (یادنامه دکتر هوشنگ مقتدر)، تهران، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
۱۵. مارک هنری، پاوا (۱۳۷۴)، فقر، پیشرفت و توسعه، ترجمه مسعود محمدی، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۱۶. نقیب‌زاده احمد (۱۳۸۳)، تاریخ دیپلماسی و روابط بین‌الملل، تهران، قومس.
۱۷. هابدن، استفن (۱۳۷۹)، روابط بین‌الملل و جامعه‌شناسی تاریخی: فروریزی مرزها، ترجمه جمشید زنگنه، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۱۸. هادی‌زاده، آرش (۱۳۸۸)، «فقر در ایران؛ گذشته تاریخی و سیاست‌های پیشگیری آن»، ماهنامه اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره ۲۶۵-۲۶۶.
۱۹. هندیانی، عبدالله (بی تا)، «بررسی تحولات مفهومی امنیت در محیط امنیتی»، فصلنامه دانش انتظامی، سال نهم، شماره سوم.
۲۰. ----- (۱۳۷۵)، گزیده مقالات سیاسی-امنیتی جلد اول، تهران، انتشارات موسسه پژوهش‌های اجتماعی.

21. Bull, Hedley (1965), *The Control of The arms Race*, New York, Prager
22. Collins, Alan (2010), *Contemporary Security Studies*, New York, Oxford University.
23. Michael R Kraig (1999), " Nuclear deterrence in the developing world: A Game-Theoretic Treatment," *Journal of Peace Research*, 36.
24. phillips, ruth (2009), "Food Security and Women's Health: A Feminist Perspective for International Social Work". *International Social Work*, 52.
25. Rosl (1973), *American Denfence Aeading*. In National Security Poling (New York Domed and CompanyT).
26. Rowntree, B.S. (1989), *Poverty: A Study of Town Life*, London, Macmillan and Co.(2nd edition).
27. Thomas Schelling (1960), *The Strategy of Conflict*, Cambridge, Muss, Harvard University Press

28. W. Kegley, Chales. R Wittkope, Eugene (2004), *World Politics*, Thomson Wadsworth.
29. ----- (1973), *L, Europe do marie- theres, du baroque aux Lumieres*, Paris, Coll. Histoire Sans Frantieres.

